

## بررسی چیستی و دستاوردهای انصاف در قرآن و نهج البلاغه

علی غضنفری<sup>۱</sup>، مهدی کاشفی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> عضو هیات علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

<sup>۲</sup> کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی

نویسنده مسئول :

علی غضنفری

### چکیده

انصاف به معنای دادن حق برابر از جانب خویش و مخالف با ستم و خودکامگی است. عدم شناخت دقیق انصاف، انسان را به خودمحوری می‌کشاند؛ رفتار خودمحورانه نیز (به‌ویژه از طرف متصدیان مناصب مهم) مسبب خروج از حق و وارد شدن به عرصه ستم و بی‌عدالتی می‌گردد که آن خود ریشه امنیت، آرامش و آسایش جامعه را می‌خشکاند. از نظر ماهوی انصاف یک فضیلت اخلاقی نفسانی برخاسته از عقل و در نگاه کارکردی، حق‌محور و ضامن اجرای عدالت و ادای حقوق، به‌گونه کامل و برابر است. نگارنده در این تحقیق ضمن بررسی واژه انصاف و واژه‌های هم‌نوا خاصه عدالت به این مهم پرداخته که عدالت مفهومی کمی و کیفی بوده و انصاف تنها یک خصلت کمی و یک ویژگی درونی محسوب می‌شود. محقق در ادامه ضمن بیان اقسام انصاف، لزوم مراعات آن را در تمام عرصه‌ها و مهم‌ترین قلمرو آن یعنی قلمرو سیاست اشاره نموده است. در پایان این مقاله جایگاه رفیعی که اسلام برای انصاف قرار داده‌است، برهانی شده و دستاوردهای انصاف در ایجاد تربیت نفس، آسایش و آرامش، الفت و دوستی و نیز رحمت و مغفرت الهی تبیین شده است.

کلیدواژه‌ها: انصاف، عدل، قسط، حق.

## مقدمه

با گسترش بی‌انصافی و تضییع حقوق مادی و معنوی در جوامع کنونی و رشد جمعیت در شهرها و تزاخم منافع و خشن بودن عدالت در اجرای قوانین و احقاق حقوق، نیازمندی جامعه در بررسی چستی انصاف و تأثیر آن در ابعاد زندگی شخصی و اجتماعی بیش از پیش قابل لمس است و بیان این که رویکرد دین به این پدیده چگونه بوده و تا چه حد برای آن در بهبود روابط فرد با فرد و فرد با اجتماع و بالعکس نقش داده است می‌تواند راهگشا باشد. قرآن کریم و نهج‌البلاغه به عنوان دو کتاب راهنما در این عرصه، در تبیین انصاف و راه کاربردی ساختن آن، دستورات مؤثری را ارائه داده‌اند که با بیان کارکرد آن در جامعه در احقاق حقوق، به عمل به آن تشویق کرده و از طریق تبیین پیامدهای منفی عدم تخلق به آن، از ترک آن بازداشته است. انصاف در لغت به معنای دادن حق برابر از جانب خویش بدون کمی و کاستی و خلاف خودمحموری و خودکامگی است که در قرآن کریم با واژه‌ی عدل و واژه‌های همسوی آن چون قسط، احسان و پر و ... بدان اشاره شده است. انصاف در قرآن و نهج‌البلاغه در حوزه عمل به دو نوع انصاف در گفتار و انصاف در رفتار تقسیم می‌شود که انصاف در گفتار رعایت کردن حق و گفتن حقیقت است همان‌گونه که انسان دوست دارد آن را از دیگران بشنود. انصاف در رفتار نیز رعایت کردن حق در برخوردها و ادای آن از جانب خویش می‌باشد به گونه‌ی که خود را جای دیگری قرار داده، حقوق و منافع او را همانند حقوق و منافع خویش بداند. از نظر اشخاص نیز انصاف را به سه دسته انصاف با خود، انصاف با خدا و انصاف با خلق تقسیم کرده‌اند.

از آن جا که پژوهش مستقلی به بررسی چستی و دستاوردهای انصاف در قرآن و نهج‌البلاغه تدوین نیافته است وجه نوآوری این نوشتار روشن می‌گردد. پژوهش حاضر، با هدف تبیین مفهوم انصاف و چستی آن نظر به مفاهیم مرتبط با آن و شناسایی حوزه معنایی آن در قرآن کریم و روایات اسلامی خاصه نهج‌البلاغه، در صدد پاسخ به مسائل زیر می‌باشد:

- ۱- قرآن کریم چگونه به اهمیت انصاف پرداخته است چه واژگانی با این مفهوم و نزدیک به آن در آن ذکر شده و در چه آیاتی مفهوم انصاف بدون ذکر واژگان همسو با آن آمده است؟
- ۲- انواع انصاف کدام‌ها اند؟ و در کدام حوزه‌ها دخل دارند؟
- ۳- دستاوردهای انصاف در قرآن و نهج‌البلاغه کدام‌ها اند؟

## چستی انصاف

واژه نصف در قرآن کریم هفت‌بار آمده است. که یک‌بار در سوره مبارکه البقره آیه ۲۳۷ به معنای نیم مهر، چهاربار در سوره مبارکه نساء در آیات ۱۱، ۱۲، ۱۷۶ به معنای نیم ارث، و یک‌بار در آیه ۲۵ همین سوره به معنای نیم عذاب و شکنجه، و دوبار در سوره مبارکه مزمل در آیات ۳ و ۲۰ به معنای نیمی از شب آمده است.

## معنای لغوی انصاف

هر واژه برای معنی و مفهومی وضع شده که با گذشت زمان و قرار گرفتن در جایگاه‌های متفاوت مکانی، دست‌خوش تغییرات معنایی می‌شود که گاهی نزدیک به معنای اولیه خود باقی‌مانده و گاهی نیز از آن دور می‌شود. به همین دلیل، شناخت دقیق هر موضوع، نیازمند شناخت و تعاریف واژگانی و درک تغییرات معنایی آن واژه در بازه‌های زمانی می‌باشد. در این تحقیق نیز مطابق این نیاز، تلاش شده است معنای این واژه براساس تقدم زمانی کتب لغت بررسی شود؛ این تحقیق با این روش خواسته است پاسخگوی تغییر معنایی انصاف در گذر زمان بوده و سیر تحول آن را نیز مورد بررسی قرار داده باشد، لذا ابتدا به معنای لغوی آن پرداخته و بعداً به دامن کاربرد آن اشاره شده سپس به دسته‌بندی آن و تا حدودی به علت کاربرد ریشه آن در معانی گوناگون، نظر انداخته و در پایان دیدگاه‌های نهایی در مورد انصاف، ذیل عنوان جمع‌بندی، ارائه شده است.

اصل انصاف از ریشه سه حرفی «ن ص ف» به معنای «نیمه هر چیز» است که در کتب لغت از آن با تعبیر گوناگون همچون «أحد شقی الشیء»، «أحد جزأی الکمال» (الفراهیدی، ۱۳۸۳، ج ۷، ص ۳۳) «شَطْر الشیء» (راغب، بی تا، ۴، ۳۵۰) ذکر شده است. که آن را به دو معنای «نیمه هر چیز» و «نوعی خدمت کردن» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵، ۴۳۲) می دانند. ریشه های اسمی و فعلی این واژه در معانی مختلفی همچون: «خدمت» «انصاف» «نصف روز و شب» «تساوی ریش و محاسن» «عدالت پیشه کردن» «نصف هر چیزی» «میان سالی» «میان راه» «مکان هموار» و... (الفراهیدی، ۱۳۸۳، ۷، ۱۳۳؛ الجوهری، ۱۳۶۸، ۳، ۱۴۳۳؛ الطریحی، ۱۴۱۶، ۳، ۱۷۹۴؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ ه ق، ۱۴، ۱۶۶؛ الزبیدی، بی تا، ۴۱۳؛ الفیروزآبادی، بی تا، ۸۵۶؛ ۱۴۳۳؛ ابن عباد، ۱۴۱۴ ه ق، ۸، ۱۵۶-۱۵۷؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ۴۳۲؛ انیس و دیگران، ج ۱ و ۲، ۱۳۷۵، ۹۲۶) مورد استعمال واقع شده است. با بررسی کاربردهای واژه انصاف، اصل واژه «ن ص ف» به معنای «نیمه هر چیز» می باشد که این واژه با رفتن به ابواب مختلف، معانی متفاوتی را می رساند به این معنی که معنای: انصاف، خدمت و خدمتکار، عبادت، انتقام و ... به صورت لازم و متعدی را بردوش می کشد. از نظر کاربرد در کتب لغت می توان این واژه را به دو دسته «اسمی و فعلی» تقسیم کرد.

### کاربردهای اسمی انصاف

بعضی از کاربردهای اسمی واژه «ن ص ف» بدین شرح است:

نصف؛ انصاف. به این دلیل است کسی که انصاف به خرج می دهد، از نصف حق می گذرد و آن را به دیگری می پردازد و یا از دیگری حق خود را می گیرد و این حق بین آن دو به گونه ای نصف نصف تقسیم می گردد.

نصف؛ میان سال. از این جهت گفته می شود که گویا شخص، نصفی از عمر خویش را گذرانده است.

نصف؛ خدمتکار و خدمت. شاید از این جهت باشد که خادمی به اندازه خدمت خود، مُزد دریافت می کند یعنی رابطه اشتراکی نصف نصف بین آن دو برقرار است.

متنصاف؛ زیبایی به جا. در مورد اشخاصی گفته می شود که از نظر زیبایی همه اعضای آن در حدی باشد که یکی از دیگری کم تر و یا بیش تر نباشد.

نواصف؛ صخره. شاید به این دلیل باشد که بین کوه و بین ریگ موقعیت وسطی و میانه را دارد.

منصف؛ دشت کوچک و مکان هموار. می تواند به این دلیل باشد که دشت کوچک، نصفی از دشت بزرگ است، و یا مکان هموار هم از نظر بلندی و پستی بین مکان بلند و مکان پست واقع شده است.

نصف و منتصف؛ نیمه روز یا نیمه شب. به دلیل رسیدن روز و شب به نیمه خود، بدان خوانده می شود.

نصیف؛ روسری و مقنعه. چون روسری و مقنعه در جایگاهی قرار می گیرند که گویا نصف چادر را می رسانند (ثعالبی، ۱۴۱۴، ۲۶۹).

از مطالعه کاربرد اسمی این واژه می توان فهمید که: کاربرد این واژه با هر اسمی، یا مستقیماً اشاره به میانه و نیمه آن چیز دلالت دارد و یا ضمناً معنی آن را در خود گنجانیده است.

### کاربردهای فعلی

دانستن معنای انصاف در کاربردهای فعلی نیز می تواند در فهم دقیق تر این واژه کمک رسان خواننده باشد، لذا به همین منظور به چند نمونه از کاربرد فعلی این واژه ذیلاً اشاره می گردد:

تنصیف؛ تقسیم کردن به طور مساوی. به این اعتبار می توان گفت که ناصف، مالی را به دو بخش مساویانه قسمت می کند.

تنصیف، انتصاف و تنصّف؛ روسری پوشیدن. به پوشاندن سر با خمار و یا نصیف «مقنعه و روسری» گفته می‌شود.

تناصف؛ انصاف به خرج دادن. در مورد کسی گفته می‌شود که نسبت به حقوق دیگران طوری برخورد می‌کند که حقی از آنها به گردنش نماند و یا حق خود را از کسی که نسبت به او ظلم کرده است، پس می‌گیرد.

با در نظر گرفتن مثال‌هایی که برای کاربرد فعلی انصاف ذکر شد، می‌توان بدین نتیجه رسید که: انصاف در کاربردهای فعلی خود نیز معنای مشابه یا همانند با معنای کاربرد اسمی خود دارد.

#### - جمع‌بندی

با در نظر گرفتن کاربردها و معانی که برای انصاف ذکر شد می‌توان دریافت که انصاف اصالتاً سه حرفی «ن ص ف» بوده و مشتقات آن به معنای «نیمه هر چیزی» کاربرد معنایی داشته است. از این رو است که لغت‌شناسان درباره انصاف تعاریف ذیل را مطرح کرده‌اند: «راضی شدن به نصف در معامله» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۴۳۲) «دادن حق برابر» (ابن منظور، ۱۴۰۸، ۱۶۶؛ انیس و دیگران، ۱۳۷۵، ۹۲۶) «رفتاری توأم با عدالت و قسط» (الطریحی، ۱۴۱۶، ۱۷۹۴) «تساوی در سود و زیان معامله» (راغب، ۱۴۱۲، ۳۵۰) «عدالت» (الفیروزآبادی، بی‌تا، ۸۵۶). با وجود اینکه به ظاهر این تعاریف نسبت به هم متفاوت به نظر می‌رسند، ولی اگر با دقت بیشتری بدان‌ها نگاه شود، فهمیده می‌شود که همه آنها ناظر به یک مفهوم و معنا می‌باشند و آن‌هم بیان انصاف و دادن حق به دیگری به‌طور تمام و کمال است. به همین منظور در بعضی از تعاریف انصاف را به عدل و قسط تشبیه کرده‌اند که لازمه عدل؛ قسط و آن‌هم مساوات می‌باشد (الطریحی، ۱۴۱۶، ۱۷۹۴).

انصاف در باب‌های؛ تفاعل، افعال، استفعال، و انفعال معنی انصاف را بیان می‌کند. همچنین این واژه با ورود به ابواب مختلف، معانی مختلفی از کاربرد خویش را نشان می‌دهد طوری که؛ می‌توان گفت معنای انصاف در باب افتعال، در مورد گرفتن حق (انتصفت من فلان اخذت حقی کملا حتی صرت انا و هو علی النصف سواءً) (ابن منظور، ۱۴۰۸، ۱۶۶) به کار برده شده است آنهم به‌طور شایسته آن. و این واژه وقتی که وارد باب تفاعل و افتعال می‌شود معنای دادن و گرفتن حق (انتصفت انا منه و تناصفوا ای انصف بعضهم بعضا من نفسه) (همان‌جا) به گونه عادلانه و منصفانه را به خویش می‌گیرد و با ورود به باب استفعال و تفاعل (تنصف او استنصف السلطان) (همان‌جا) به طلب انصاف و درخواست آن می‌پردازد.

نکته: از تعبیر (انصفت الرجل انصافاً: عاملته بالعدل و القسط) (الطریحی، ۱۴۱۶، ص ۱۷۹۴). می‌توان فهمید که انصاف یک امر درونی بوده و نیاز به عامل خارجی برای اجرای آن نیست؛ چرا که این خود شخص منصف است که حاضر به اجرای انصاف است و بیانگر این است که انصاف مانند عدل نیست که با عدم تخلق به آن مرتکب گناهی شده باشد که مجازات در پی دارد، در تعبیر عامیانه نیز این مسأله مطرح می‌شود که می‌گویند: فلانی کار عادلانه انجام داد ولی منصفانه نبود (ابوهلال عسکری، ۱۴۰۰، ۲۲۹).

#### - انصاف در اصطلاح

با توجه به اینکه انصاف چند وجهی و شامل مفاهیم فلسفی، اخلاقی، سیاسی و حقوقی است (امینی، ۱۳۹۵، ۴۲)، لذا این تعاریف از کتب اخلاقی و حقوقی ذکر می‌شوند که به شرح زیر است.

اولین تعریف انصاف را منسوب به ارسطو می‌دانند: انصاف عدل است و بر نوعی از عدل مزیت دارد، نه بر عدل مطلق بلکه فقط بر عدلی که ممکن است اشتباهی که ناشی از کلیت قانون باشد ملاحظه گردد. ماهیت انصاف چنین است؛ یعنی اصلاح کننده قانون در موردی که قانون به سبب کلیت‌اش نتوانسته باشد بر موارد جزئی حکم شود (آجورلو، ۱۳۷۹، ۴۵).

نویسنده معراج السعاده انصاف را «ضد عصبیت و از صفات کمالیه» می‌داند (نراقی، ۱۳۷۱، ۳۰۷).

«انصاف صفتی انسانی است که نه تنها در مورد مومنین، بلکه گاهی در مورد غیر مومنین نیز استفاده می‌شود، و لازمه آن برخورد منصفانه تو با تمام بندگان (خدا) می‌باشد، هر چند که (آنها) دشمن تو باشند».\*

«از تعاریف انصاف این است که: به شخص دیگر آن حق را بدهی که اگر خودت به جای او بودی دوست داشتی آن را از او بگیری، که انصاف در قول و فعل، رضا و غضب، و دوست و دشمن، کاربرد دارد» (ابن حمید، بی‌تا، ۳، ۵۷۷).

«انصاف معیار تمیز حق از باطل است» (مکارم شیرازی، بی‌تا، ۶۰۸). «انصاف؛ دوست داشتن چیزی برای دیگران است که انسان آن را برای خویشتن، خویشاوندان و دوستان خود می‌طلبد، و دوست نداشتن آن چیزی که برای خود و نزدیکان و وابستگان خویش دوست ندارد، است» (مکارم شیرازی، بی‌تا، ۱۰، ۲۰۲).

انصاف؛ در روابط اجتماعی یعنی سود و زیان را میان خود و دیگران نصف کردن و در مقام داوری؛ حقوق طرفین دعوی را به‌طور برابر رعایت کردن است و شخص منصف کسی است که؛ برای دیگران حقوق برابر قائل باشد و مزایای زندگی را میان خود و مردم تقسیم کند (مهدوی‌کنی، ۱۳۷۵، ۵۷۱).

«انصاف دادن به مردم نسبت به خویشتن، تا اینکه راضی نشوی برای خویش به چیزی، مگر آنکه همان چیز را برای آنها بپسندی» (المازندرانی، ۱۴۲۱ق، ۴۲۰). «رعایت کردن عدالت در برخوردها و معامله‌آنگونه که خویشتن او به ضرر خویش حکم کند که این از خصلت‌های خاصه عدالت و از فضائل بشری است» (همان‌جا).

آدم با انصاف کسی است که راغب به انتخاب اعمال منصفانه است و برای بدست آوردن تمام حقوق پافشاری نمی‌کند بلکه گاهی به کمتر از حق خود اکتفا می‌کند هر چند که قانونا حق بیشتری داشته باشد؛ چنین کسی منصف است (ارسطاطالیس، بی‌تا، ۱۶۰).

«مراد از انصاف رعایت مساوات بین خود و دیگران است و اینکه خویش را در هیچ چیزی بر کسی مقدم نداند» (المازندرانی، ۱۴۲۱، ۳۱۲).

«انصاف عبارت از مساوات است که از مناصفه (دو نیم کردن) گرفته شده است» (السرخسی، بی‌تا، ۱۵-۱۶، ۷۶).

«انصاف در معامله عبارت از برخورد عادلانه است که به همان اندازه که از شریک خود منفعت می‌گیرد، به او بدهد و آنقدری که به وی ضرر رسانده است از او بازستاند» (المنای، ۱۴۱۰ ق، ۶۵).

«انصاف رعایت عدالت و مساوات بین دو نفر یا دو جهت (تمایل، سمت) در ادای حقوق آن دو می‌باشد (موسسه دایرة المعارف الفقه الاسلامی، ۱۴۳۱ق، ۱۸، ۲۴۱).

انصاف که نشأت گرفته از وجدان و عدالت طبیعی است، وسیله‌ای برای تعدیل و کاهش خشونت قوانین هنگامی که در شرایط خاصی ناعادلانه ظاهر می‌شوند، فرار از جمود قانون و تطبیق آن بر موارد خصوصی، و اصلاح و تکمیل نقیصه‌های قانونی که ناشی از عام و کلی بودن آنهاست، است» (آجورلو، ۱۳۷۹، ۴۸).

---

\* النابلسی، راتب، الموسوعة للعلوم الاسلامی، (9410/web/article/nabulsi.com/http://).

## - انواع انصاف در قرآن و نهج البلاغه

قرآن کریم و نهج البلاغه انصاف را به سه بخش؛ انصاف با خود؛ انصاف با خدا و انصاف با خلق تقسیم می کنند که در زیر به آن ها اشاره می شود.

### الف) انصاف با خود<sup>۳</sup>

نخستین گام رعایت انصاف، در برخورد منصفانه با خویش تجلی می کند. با وجود اینکه تمام اعضای انسان حقوقی بر گردن او دارند، اما در بیان دینی ما به هفت عضو از آنها که از مهم ترین شان می باشد اشاره شده که عبارتند از: زبان؛ گوش؛ چشم؛ دست؛ پا؛ شکم و عورت (بحرانی اصفهانی، ۱۴۱۳ق، ۳۲۰ - ۳۲۱) که این هفت عضو سر منشاء همه بدی ها و خوبی ها به شمار آمده اند. ابن جوزی انصاف با خود را چنین می نویسد:

«انصاف با خویش این است که انسان برای خود، چیزی که مالک آن نیست را ادعا نکند ... و آن را با نافرمانی خدا حقیر نسازد. بلکه آن را به طاعت الهی؛ توحید؛ حب؛ خوف و رجا؛ توکل؛ توبه و رضایت خدا رشد داده، بزرگ نماید ... و علاقه و نفرت او؛ بخشش و بخل او؛ سخن و سکوت او و ورود و خروج او همه با خدا و برای خدا باشد نه برای خویش ...» (جوزی، ۱۳۹۹، ۳۷۲-۳۷۳).

بر اساس آنچه که در بالا ذکر شد، تمام آیاتی که اشاره به نافرمانی خداوند، اطاعت شیطان، و حقوقی که مربوط به جسم و روح انسان دارند، از موارد انصاف با خویش به شمار می روند و مسلماً عدم تخلق به آن، پهلوی گرفتن به ساحل بی انصافی است. در این جا به آیاتی از کلام الله مجید در این موضوع اشاره می گردد: «و از چیزی که بدان علم و اطمینان نداری پیروی مکن، که (در پیشگاه حکم خدا) گوش و چشم دل ها همه مسئول اند» (الاسراء/۳۶). این آیه مبارکه بیشتر به مسئولیت و جایگاه سه عضو مهم بدن اشاره دارد (گوش، چشم، دل) که نقشی به سزایی در ایجاد انصاف و بی انصافی و سرنوشت و آینده انسان دارند. «و هرگز با خدای یکتا کسی را به خدایی مپرست و گرنه ملامت زده و مردود به دوزخ خواهی در افتاد» (الاسراء/۲۲). قراردادن معبودی در مقابل خدا ستم به خویش بوده که مفهوم بی انصافی را می رساند، پس کسی که یکتاپرست است انصاف را نسبت به خویش و خدای خویش نیز رعایت کرده است. «ای رسول ما مردان مومن را بگو تا چشم ها (را از نگاه ناروا) ببوشند و فروج و اندامشان را محفوظ دارند که این بر پاکیزگی (جسم و جان) آنها اصلح است و البته خدا به هر چه کنند کاملاً آگاه است. و ای رسول زنان مومن را بگو تا چشم ها (را از نگاه ناروا) ببوشند و فروج و اندامشان را (از عمل زشت) محفوظ دارند» (النور/۳۰-۳۱).

نهج البلاغه نیز به انصاف با خویش راهنمایی های گهرباری دارد که در این جا به چند نمونه آن اشاره می شود: «و بر هوا و خواهش خود مسلط باش و بنفس خویش از آنچه برای حلال و روا نیست بخل بورز، زیرا بخل بنفس انصاف و عدل است از او در آنچه که او را خوش آید یا ناخوش سازد» (شریف رضی، ۱۴۱۴، نامه ۵۳). انصاف با خویش در نهج البلاغه را می توان تحت عنوان «کرامت نفس» جمع کرد که مولای متقیان (ع) می فرمایند: «و گرامی دار نفس را از هر زبونی و پستی هر چند ترا به نعمت های بی شمار رساند، زیرا هرگز برابر آنچه از نفس خویش صرف می کنی عوض نخواهی یافت، و بنده دیگری مباش که خدا ترا آزاد گردانیده، و چه خوبی دارد نیکویی که نرسد مگر به بدی (ریختن آبرو نزد دیگری) و چه سودی دارد گشایشی که بدست نمی آید مگر به دشواری؟! و بر حذر باش از اینکه شترهای طمع و آز ترا به تندبی به آبشخورهای تباهی ببرند و اگر توانائی داری که بین تو و خدا بخشنده ای نباشد چنان خواه (آبروی خود پیش دیگری مریز) زیرا تو قسمت خویش را می یابی، و بهره ات را می بری! و اندک از جانب خداوند سبحان برتر و ارجمندتر است از بسیاری که از خلق او برسد هر چند همه از او است» (همان، نامه ۳۱). می توان گفت که راه رسیدن به کرامت نفس در نهج البلاغه را در فرمایش زیر می توان یافت: «ای پسرک من بخاطر دار از من چهار و چهار چیز را که با آنها آنچه به جا آوری ترا زیان نرساند (گفته اند: اینکه امام علیه السلام فرموده چهار و چهار برای آنست که چهار اول مربوط

<sup>۳</sup> "إِنَّ أَوَّلَى دَرَجَاتِ الْإِنصَافِ أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ مُنْصِيفًا نَفْسَهُ" - "إِذْ كَيْفَ يُنْصِيفُ النَّاسَ مَنْ لَا يُنْصِيفُ نَفْسَهُ" ابن حمید، صالح، ج ۳، ص ۵۷

به خود شخص است و چهار دوم درباره رفتار با دیگران می باشد، پس اول از چهار چیزی که مربوط به خود شخص است) سرآمد بی نیازی ها خرد است و (دوم) بیشترین نیازمندی بی خردی است و (سوم) بالاترین ترس خود پسندی است (که خودپسند با کسان خود نگیرد و به این جهت همه با او دشمن شوند و همیشه ترسناک باشد) و (چهارم) گرمی ترین بزرگی نیک خوئی است. ای پسرک من (اول از چهار چیزی که درباره رفتار با دیگران است) از دوستی با احق بهره‌ییز که او می خواهد به تو سود رساند زیان می رساند و (دوم) بهره‌ییز از دوستی با بخیل که او از تو بازمی دارد آنچه را که بسیار به آن نیازمند باشی، و (سوم) بهره‌ییز از دوستی با بدکار که او ترا به اندک چیزی می فروشد و (چهارم) بهره‌ییز از دوستی با کسی که بسیار دروغ می گوید که او مانند سراب است؛ دور را برای تو نزدیک و نزدیک را دور می گرداند» (همان، حکمت ۳۹). در نتیجه، انسانی که کرامت نفس خویش را حفظ می کند هم به خود احترام گذاشته و انصاف را با خویشان رعایت کرده است و هم خالق خویش را محترم داشته است؛ چرا که چنین شخصی هیچ گاه راضی نخواهد شد به خویشان ستمی روا دارد و چون این جسم و روح، همه ملک خدا است؛ با بزرگداشتن آن، حرمت خالقش را بزرگ داشته و از این راه انصاف با خداوند (ج) را نیز رعایت کرده است و مسلماً روشن خواهد بود که چنین شخصی از بی دادگری در حق دیگران نیز به دور خواهد بود و الا لازمه آن ذلت نفس است و بس.

### ب) انصاف با خالق

دومین نوع انصاف را می توان به انصاف با خدا نام گذاری کرد، که این نوع انصاف باعث رعایت حقوق خالق هستی شده و در نتیجه رعایت حقوق آفریده های او را نیز در بر خواهد داشت؛ چگونه می شود کسی با مخلوقات منصف باشد در حالیکه از منصف بودن با خداوند به دور است؟ (جوزی، بی تا، ۲۷۶). پس مقدمه رعایت انصاف با بندگان، داشتن انصاف با خدا و از نظر عظمت و جایگاه نیز، برترین انصاف، رعایت انصاف با خداوند (ج) است. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به بهره‌ییزکاری سفارش می کنم، که حق خداوند بر شماست، و نیز موجب حق شما بر پروردگار است» (رضی، خطبه ۱۹۱). در جای دیگری می فرماید: «خدا حق خویش را بر بندگان، اطاعت از خود و پاداش آنها را بر خود، از سر فضل و احسان و گسترش در بخشش، افزایش ثواب قرار داد که شایسته اوست» (همان، خطبه ۲۰۷). بر اساس دو حدیث بالا، هر گونه رعایت حدود الهی و فرمانبرداری از او از قلمرو انصاف با خداوند (ج) به حساب می آید و مسلماً عدم تخلق به آنها بی انصافی را در پی خواهد داشت. امام صادق (ع) هفت کار (منسوب به جعفر بن محمد بن الصادق، ۴۰۰ق، ۶) را برای انسانها در مقابل خداوند (ج) می شمارد و ابن قیم نیز در الفوائد به انصاف با خداوند (ج) پرداخته و موارد انصاف را بر شمرده است: «راز انصاف با خدا در این است که انسان پروردگار خویش را تنها نیکی کننده و خود را فقط بدهکار و اهل افراط و کوتاهی ببیند. بنابراین هر چه او را خوشحال می کند از جانب خدا و لطف او ببیند و هر چه ناخوشایند اوست از گناهان خویش و عدل خدا ببیند. انصاف در معامله با خدا این است که حق عبودیت را ادا کند و با خدا در صفات الهی منازعه نکند .. و جز او را سپاس نگوید و نپرستد» (جوزی، ۳۹۹ق، ۱، ۳۹). حال که موارد انصاف با خداوند (ج) مشخص شد، به ذکر نمونه هایی از این موارد در آیات کلام الله مجید و نهج البلاغه پرداخته خواهد شد:

«و خدای یکتا را بپرستید و هیچ چیزی را شریک وی نگیرید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (النساء/۳۶). نیز می فرماید: «خدای را پرستش کن در حالی که دین را برای او خالص گردانیده باشی (و دل از غیر حق بگردانی)» (الزمر/۲). در مقام رعایت انصاف، خداوند (ج) اولین کسی است که آن را نسبت به بندگان و آفریده های خویش مراعات می کند: «خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او» (البقره/۲۸۶؛ الطلاق/۷؛ الانعام/۱۵۲؛ الاعراف/۴۲؛ المومنون/۶۲). همچنین می فرماید: «و پروردگار تو بر آن نیست که اهل هیچ شهر و دیاری را تا در مرکز آن رسولی نفرستد که آیات ما را بر آنها تلاوت کند هلاک کند، و ما هیچ دیاری را هلاک نکنیم مگر آنکه اهلش ظالم و بی دادگر باشند» (القصص/۵۹). لذا شریک قراردادن برای خدا از مناهای الهی است: «پسرم! به خدا شرک نوز، بی تردید شرک ستمی بزرگ است» (لقمان/۱۳). و دروغ بستن به خدا «کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بست یا آیات او را تکذیب کرد؟ هرگز ستمکاران را رستگاری نخواهد بود» (الانعام/۲۱). همچنین آیاتی که در آنها اشاره به سرکشی در مقابل خداوند (ج)، ادعای الوهیت، تکذیب آیات الهی و نافرمانی از جانشین های او در زمین است، نیز می توانند در حوزه انصاف قرار گیرند: «و شما نباید از پیش خود به دروغ چیزی را حلال و چیزی را حرام گویند و به خدا نسبت

دهید...» (النحل/۱۱۶). و نیز آیات زیر: «و این مشرکان آنچه را که بر خود نمی‌پسندند (چون داشتن فرزند دختر) به خدا نسبت می‌دهند و به دروغ می‌گویند...» (النحل/۶۲). «و گفت: منم خدای بزرگ شما» (النازعات/۲۴). «آیا خدا را دختران و شما را پسران خواهد بود (که ملایک را دختران خدا دانید)» (الطور/۳۹).

نهج البلاغه نیز حقوق الهی را چنین بیان می‌کند: «خدا حق خویش را بر بندگان، فرمانبرداری از خود و پاداش آن‌ها را بر خویش، از سر فضل و احسان و گسترش در بخشش، افزایش ثواب قرار داد که شایسته اوست» (رضی، ۱۴۱۴، خطبه ۲۱۶) مسلم است که فرمانبرداری زمانی می‌تواند محقق شود که انسان‌ها شناخت کافی را نسبت به صاحب نعمت خویش و حقوق او به‌دست بیاورند که این شناخت منجر به رعایت آن حقوق و توصیه دیگران به رعایت آن‌ها خواهد گردید که در زیر به‌همین امر اشاره می‌شود: «از جمله حقوق واجبه خدا بر بندگان اندرز دادن و کمک و یاری بیکدیگر است برای اجرای حق بین خودشان بقدر کوشش و توانائی» (همان‌جا). شناخت دقیق و درست خداوند مقدمه عبادت حقیقی و اطاعت محض از خداست. در فرمایش زیر برای اینکه دلیل پرستش خداوند (ج) را بیان کند، به نعمت‌های الهی اشاره می‌کند: «پس جنگ زن به (ریسمان رحمت) ایجاد کننده و روزی بخشنده و آفریننده اندام زیبایی، و باید پرستش و بندگیت برای او، و رو آوردن به او، و ترست از او باشد» (همان، نامه ۳۱). «ای بندگان خدا، شما را به پرهیزکاری و تقوای الهی سفارش می‌کنم چرا که حق خدا بر شماست و حق شما را بر خدا واجب می‌کند» (همان، خطبه ۱۹۱). افزون بر آن، عبادت به معنی فرمانبرداری بدون شرط و قید در برابر خدا و اطاعت از باید‌ها و نبایدهای اوست. پس در نتیجه انجام تمام واجبات الهی، ترک محرمات، پیروی از فرستاده و اولی الامر و حفظ و رعایت حدود الهی و ... همه می‌توانند در زمره اداء کردن حق و انصاف با خداوند باشند.

### ج) انصاف با خلق

مهم‌ترین و با اهمیت‌ترین رتبه انصاف، انصاف با خلق است. و از نظر سختی و جایگاه این نوع انصاف در بالاترین درجه قرار می‌گیرد. دلیل آن این است که انسان نسبت به خویشتن علاقه‌مند است و رعایت انصاف را برای خویش به‌راحتی می‌پذیرد و انصاف با خالق از جهت مهربانی و رحمت او و پذیرش مسئولیت انسان در مقابل نیکی، تاحدودی می‌تواند راحت جلوه کند. ولی انصاف با خلق مخصوصا کسانی که دشمن او هستند، یا اشخاصی که نسبت به او بدی انجام داده‌اند و یا حقی از او را ضایع کرده‌اند بر نفس انسان سنگین تمام خواهد شد، دلیل آن این است که باید بر تمام تمایلات و علایق خویش پا بگذارد و حتی گاهی لازم می‌شود که از نفع خویش و سود نزدیکان خود دست‌بکشد و به سود طرف مقابل حکم کند، که چنین کاری نه تنها با روحيات و منفعت‌طلبی انسان به‌خویشتن سازگار نیست بلکه از نظر عقل مادی نیز قابل پذیرش نمی‌باشد. انصاف با خلق در یکسان دیدن خود با دیگران و ادا کردن حقوق آنها به‌طور کامل، نهفته است. از گسترده‌ترین حقوق، حقوق خلق است که با توجه به شخصیت حقوقی افراد متفاوت می‌باشد. به نظر می‌رسد بر همین اصل، امام سجاد(ع) حقوق خلق را به سه دسته تقسیم می‌کنند که برترین و اولین حق را به امام و بعد از آن به رعیت (مردم) و بعد از آن به خویشاوندان اختصاص می‌دهند. ابن قیم جوزی درباره انصاف با خلق می‌نویسد: «انصاف با خلق این است که از آنها چیزی را که حق او نیست نخواهد. چیزی فراتر از توانشان به آنها تحمیل نکند. با آنها همانگونه که دوست دارد با او رفتار کنند، رفتار کند. آنها را از آنچه دوست دارد او را معاف کنند، معذور دارد. به سود یا زیان آنها، آنگونه داوری کند که به سود یا زیان خود داوری می‌کند» (جوزی، بی‌تا، ۲، ۳۷۲). پس در نتیجه آیاتی که در آنها سخن از حقوق دیگران، رعایت آنها و دوری از ستم کردن به دیگران آمده است، به انصاف با خلق اشاره دارند. در این میان آیاتی در قرآن کریم وجود دارند که در آنها واژه‌های «عدل، قسط، احسان و بر» استفاده شده است در قدم نخست می‌توانند به‌عنوان مبنای انصاف ذکر گردند و در درجه دوم آیاتی که مفهوم رعایت عدالت و انصاف را در خود گنجانده‌اند و بدون ذکر واژه‌های ذکرشده آمده است، مورد استفاده قرار گیرند.



## مفهوم انصاف در آیات:

حال به بررسی آیاتی پرداخته می‌شود که مفهوم انصاف را بدون کاربرد واژگان ذکر شده، در سینه خود حمل می‌کنند و داعیه‌دار این خصلت انسانی‌اند: «و مال یکدیگر را به ناحق مخورید و آن را به نزد قاضیان نیفکنید که (به وسیله رشوه و زور) پاره‌ای از اموال مردم را بخورید با آنکه (شما بطلان دعوی خود را) می‌دانید» (البقره/۱۸۸؛ النساء/۲۹-۳۰) در میان خوردن اموال مردم به ناحق، خوردن اموال یتیم‌ها و حقوق زن‌ها از جایگاه ویژه‌ی برخوردار است: «و اموال یتیمان را پس از بلوغ به دست آنها دهید، و مال بد و نامرغوب خود را به مرغوب (آنها) تبدیل نکنید و اموال آنان را به ضمیمه اموال خود مخورید.» (النساء/۳؛ الاسراء/۳۴؛ الانعام/۱۵۲) «و اگر خواستید زنی را رها کرده و زنی دیگر اختیار نمایید و مال بسیار مهر او کرده‌اید نباید چیزی از مهر او بازگیرید...» (النساء/۲۰). از آیات دیگری که انصاف را به‌طور جدی می‌توان در آنها دید، بحث انفاق کردن است: «ای اهل ایمان، انفاق کنید از بهترین آنچه اندوخته‌اید... و بدها را برای انفاق در نظر بگیرید، در صورتی که خود شما جنس بد را نستانید...» (البقره/۲۶۷). در اخلاق قاعده‌ی به اسم «قاعده زین» نامیده شده که همان مثل معروف «آنچه را که برای خویش می‌پسندی برای دیگران نیز بپسند» (امانی‌پور، ۱۳۸۹، ۳۰) است که در دو گونه سلبی و ایجابی کاربرد دارد. از این قاعده گاه در تشویق به رعایت انصاف برای مسلمین استفاده شده است (النور/۲۲) و گاه در توبیخ مشرکان و در مقام قاضی قراردادن آنها (الطور/۳۹). همچنین این قاعده در نهج‌البلاغه نیز جایگاه خاصی را دارد که امام علی (ع) آن را برای فرزند خویش بیان می‌کنند و بر رعایت آن تأکید می‌ورزند: «فرزندم، نفس خود را معیار بین خود و دیگران قرار بده، آنچه را که برای خود دوست می‌داری، برای دیگران نیز دوست داشته باش، و چیزی را که برای خود ناپسند می‌داری، برای دیگران نیز ناپسند بدان، همانطوری که دوست‌نداری بر تو ستم شود، بی‌داد را پیشه مکن، نیکی را همانطوری که دوست‌داری برای تو انجام دهند، انجام بده، آنچه را که ناشایست برای خویش می‌پنداری برای دیگران نیز بدان، به آنچه که مردم از تو رضایت نشان می‌دهند تو نیز نسبت به آنها رضایت نشان بده» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ۱۶، ۸۴).

امام علی (ع) احقاق حقوق مردم را یک رویه‌ی عادلانه و از وظایف حاکم اسلامی بر می‌شمارند: «خوارترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم و فرد قوی در نزد من پست و ناتوان است تا حق او را بازستانم» (رضی، خطبه ۳۷). از بین بردن تشریفات، از انصاف حاکم با مردم خواهد بود: «و در باره من گمان مبرید که اگر حقی گفته شود دشوار آید... پس از حق گویی یا مشورت بعدل خودداری ننمائید» (رضی، خطبه ۲۱۶). بارزترین مشخصه مدیریت علوی حق‌مداری، عدالت‌محوری و قانون‌گرایی است که با کردار صحیح دردست‌یابی به اهداف الهی عجین شده است (مه‌دوی‌راد، سال هفدهم، ۸۶). رعایت انصاف توسط حاکمان اسلامی نیازمند اصلاح نفس مسئولین دولتی می‌باشد در این امر که همه انسان‌ها در آفرینش مانند هم اند (رضی، نامه ۵۳) و در نگاه‌ها و نیم‌نگاه‌ها باید به تساوی رفتار کنند (همان، نامه ۲۷).

## - حاصل بحث لغوی

معنای اصطلاحی انصاف، عیناً همان معنای لغوی آن «دادن و گرفتن حق به صورت یکسان و برابر» می‌باشد. به عبارت دیگر؛ شخصی همان حق را به طرف مقابل خویش می‌دهد که آن را برای خویش می‌پسندد، و همچنین ضرری را که برای خویش نمی‌خواهد برای شخص دیگری آن را دوست نخواهد داشت و به سودی که برای خویشتن راضی است به دیگران نیز به آن رضایت می‌دهد؛ این بدان معنا است که آدم منصف، همانطور که برای خویشتن، حق گرفتن را می‌دهد، به طرف مقابل خویش نیز آن حق را پرداخت می‌کند، این مطلب را از کاربرد «استیفاء الحق، و استنصاف و انتصاف» می‌توان برداشت کرد. با وجود نبودن قید دیگری در مورد انصاف به جز «برابری حق» می‌توان گفت که انصاف در گفتار و رفتار، در حالت رضا و خشم (القباچی، ۱۴۲۲، ۲، ۳۸۸)، در علاقه و نفرت (رضی، نامه ۵۳)، و چه با آنها که دوست‌شان داریم و چه با آنها که که ارتباطی نداشته و یا دشمن هستیم، در گشایش و سختی، حالت یکسانی داشته و تفاوتی ایجاد نمی‌کند. تعبیر به حقوق واجب در برخی از

<sup>۴</sup> مؤید آن حدیثی از رسول خدا (ص) است: «الا خبرکم باشبهکم بی... و اشدکم من نفسه انصافاً فی الرضا والغضب» القباچی، حسن، شرح رساله الحقوق للامام زین العابدین، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت-لبنان، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۳۸۸.

روایات و تعبیر (التجفی، ۱۳۶۲، ۴۰، ۱۳۹-۱۴۰)، شاید بدان معنی باشد که از جنبه فقهی بدان نگریسته شده و از این جهت است که با عدم عمل به آن؛ مستحق عقوبت می شود و لزوم اجرای آن را می رساند و یا هم تأکیدی است برای توجه بیشتر. همچنین قید عدالت در اجرای انصاف، بیانگر ارتباط این دو واژه و مفهوم با همدیگر است که ذیل واژه های همسو با انصاف ذکر می شود.

#### - واژه های همسو با انصاف

واژه هایی که از نظر معنا و مفهوم با انصاف نزدیک باشند و یا از نظر علم معناشناسی رابطه «جانشینی» و «هم نشینی» را در آیات قرآن کریم با این واژه (انصاف) داشته اند، واژه هایی چون: عدل، قسط، احسان و بر، ذیل «واژه های همسو» بررسی می گردند.

#### - عدل

این واژه از ریشه سه حرفی «ع د ل» به معنای «حالتی میان افراط و تفریط» (المنای، ۱۴۱۰، ق، ۲۳۷) است که صاحب تاج العروس آن را «ضدجور» (الزبیدی، بی تا، ۲۹، ۴۴۵) معنی کرده است. اما مصطفوی معتقد است که تنها اصل معنی این ریشه اعتدال، حالتی میان افراط و تفریط، بدون هیچ گونه زیادی و کمی است، از این جهت است که با در نظر گرفتن قید مناسب، به معانی؛ میانه روی، مساوات، قسط، سازواری و استقامت اطلاق می گردد (مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، ۴، ۱۸۷). صاحب لسان العرب آن را به معنی هر چیزی که در نفس واقع می شود بیان می کند (ابن منظور، ۱۴۰۸، ق، ۹، ۸۳-۸۷). راغب و الجوهری معنی عدل را مساوات می دانند (راغب، ۱۴۰۴، ۵۵۱؛ الجوهری، ۱۳۶۸، ۶۸۰) اما الجوهری با کمی زیادت آن را خلاف ظلم نیز معنی می کند (الجوهری، همان جا).

مشتقات اسمی و فعلی این ریشه در معانی متعددی به کار رفته است که از جمله آنها: کسی که گواهی او پذیرفته است، مشرک، برپاداشتن حکم، تزکیه، شرک، ستم، استوار کردن، انحراف، تردید میان دو امر، نامی برای خداوند، کسی که گفتار و رفتارش مورد رضایت مردم است و ... (الفراهیدی، ۱۳۸۳، ۲، ۳۸-۴۰؛ الجوهری، ۱۳۶۸، ۵، ۱۷۶۰-۱۷۶۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ۴، ۲۴۶؛ ابن منظور، ۱۴۰۸، ۱۱، ۴۳۰؛ الفیروزآبادی، همان). هرگاه عدل با «عن» بیاید معنای ناراستی و روگردانی دارد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۸، ۵۵).

#### - معنای اصطلاحی عدل

از متقدمین نظریه پردازها در مورد عدل، افلاطون می باشد که او مفهوم عدالت را در جامعه ی با فضیلت جستجو می کند، عدالت اجتماعی را در حکومت دانشمندان و خردمندان می بیند و تجاوز به این تخصیص را ظلم می شمارد (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ۶۱۲). از تعاریف دیگری که برای عدالت بیان شده است این است که عدالت؛ عبارت از مساوات در مکافات است که اگر آن کار خیر باشد؛ پاداش آن نیز خیر خواهد بود، و اگر شر باشد به تناسب آن پاداش شر و بد خواهد داشت (راغب، ۱۴۰۴، ۵۵۲). تعریفی دیگری عدالت را: تسویه کردن در امور مختلفه که شغل آن برگرداندن از طرف افراط و تفریط است به حد وسط و میانه روی (نراقی، ۱۳۷۱، ۸۰).

نتیجه: انسان عادل به کسی گفته می شود که کارهای او ناشی از اطاعت و انقیاد از فرمان نیروی عقل و بر شیوه اعتدال باشد و کارکرد عدالت نیز ایجاد کردن تعادل در میان امور مختلف بوده و انسان را از افراط و تفریط باز می دارد.

## - رابطه عدالت با انصاف

درباره چگونگی ارتباط انصاف با عدالت و رابطه آن، می‌توان به دو دسته زیر اشاره کرد:

اول: عدالت نسبت به انصاف عام است و انصاف جایگاه خاص را نسبت به عدالت دارد و می‌توان گفت که رابطه این دو «عموم و خصوص مطلق» است، اگرچه می‌توان ادعا کرد که انصاف و عدالت در مفهوم عام خود با هم یکسان اند ولی در مفهوم خاص خود باهم تفاوت دارند؛ در مفهوم خاص انصاف یک نوع باریک‌بینی و تیزسنجی و انعطاف خاصی دیده می‌شود که بیانگر نوعی برتری انصاف نسبت به عدالت به‌شمار می‌آید.

دوم: در این نظریه که بیشتر دانشمندان - چه به صورت صریح و غیر صریح- به آن نظر دارند، انصاف و عدالت را هردو به معنی برابری و مساوات می‌دانند که شواهد نقلی (روایی) در این باره نیز وجود دارد؛ آنجا که حضرت علی(ع) عدل را به انصاف معنی می‌کنند (ابن بابویه، ۴۰۳ق، ۲۵۷)، نمود بیشتری به خود می‌گیرد. با اینکه در نگاه اول هر دو احتمال می‌تواند درست باشد ولی با کمی تأمل و تیزبینی می‌توان گفت که نظریه دوم به احتمالات زیر قابل پذیرش نیست:

الف): در برخی از موارد، انصاف و عدالت در یک روایت کنار همدیگر به کار رفته و به همدیگر عطف شده اند، لذا طبق قاعده «إذا اجتماعا افترقا و إذا افترقا اجتماعا» این دو مفهوم با هم برابر نیستند و الا عطف شدن آن دو به هم بی‌معنا خواهد بود. برای نمونه به این روایت بسنده می‌شود؛ امام علی: «از طرف خویشتن با مردم با انصاف رفتار کن و درباره دشمن و دوست عدالت پیشه کن.» (آمدی، ۱۴۱۰، ۱۴۲)

ب): تشبیه شدن این دو در برخی روایات به همدیگر، و چون هرگز نمی‌توان چیزی را به خودش تشبیه کرد، لذا این دو باید با هم متفاوت باشند. امام علی: «رعایت انصاف از خویشتن، چون عدالت در زمامداری است» (لیثی، ۱۳۷۶، ۵۸، ۱).

ج): برخی از روایات، انصاف را به عنوان یکی از نمودها و مصادیق عدالت معرفی کرده است، با وجود اینکه هیچ چیزی نمود خودش نیست، لذا می‌توان گفت که این دو باهم تفاوت دارند. امام علی: «رعایت انصاف در داوری و دوری کردن از ستم، از عدالت است» (آمدی، ۱۴۱۰، ۲۲۳).

د): همچنین در برخی از روایات، عدالت با انصاف تعریف شده است در حالی که تعریف به خود جایز نیست. امام علی: «هنگامی که در مقابل ظلم، انصاف به خرج دهی، عدالت ورزیده‌ای» (همان، ۲۲۲). این چند نمونه از دلایلی است که می‌توان گفت تقسیم‌بندی نوع دوم را تضعیف می‌کنند. که البته برای تایید نوع اول می‌توان شواهد روایی زیادی را پیدا کرد که به یک نمونه از آن اشاره می‌شود. امام علی: «عادل‌ترین مردم کسی است که به ستم‌گر خود انصاف دهد و ستم‌کارترین مردم کسی است که نسبت به منصف خود، ستم روا دارد» (همان، ۲۰۴). با توجه به روایاتی که ذکر شد میزان ارتباط عدالت و انصاف را تا حدودی می‌توان مشخص کرد که انصاف یکی از انواع عدالت و البته برترین آنهاست زیرا که عدالت (به معنای اعتدال) دادن و گرفتن حق برابر است که خالی از فزونی (افراط) و میرا از کاستی (تفریط) است. در مورد وجه اشتراک این دو از آیات و روایات می‌توان به این نتیجه رسید که محور مشترک عدالت و انصاف «حق» است و هر دو به گونه‌ی فضیلت اخلاقی نیز به حساب می‌آیند، لذا هر جا که حق باشد، عدالت و انصاف نیز در آن‌جا حضور خواهند داشت. ابوهلال عسکری در تفاوت عدالت با انصاف می‌نویسد: «انصاف دادن نیم (حق برابر) است ولی عدالت می‌تواند هم به معنی دادن آن باشد و هم غیر از آن. از این رو هنگام قطع کردن دست دزد، گفته می‌شود که درباره او عدالت اجرا شده نه انصاف» (عسکری، ۱۴۱۰، ۱۹۱-۱۹۲). از تفاوت‌های دیگر انصاف با عدالت می‌توان کیفی بودن انصاف و کمی و کیفی بودن عدالت را به حساب آورد و در آخرین وجه تمایز این دو می‌توان به این اشاره کرد که عدالت فضیلتی است آشکار که تحقق آن با قواعد عینی و خارجی توأم گردیده ولی با وجود نموده‌های بیرونی و عینی، انصاف یک فضیلت درونی به حساب می‌آید.

بالاخره در یک جمع‌بندی کلی می‌توان ادعا کرد که قانون مظهر و تجلی‌گاه عدالت قرار گرفته است و وجدان و اخلاق سر منشأ انصاف را به خود اختصاص داده است، که اولی از برون به نیازهای حقوقی انسان‌ها پاسخ می‌دهد و دومی از درون انسان‌ها در جامعه جاری گردیده و روابط و حقوق آنها را به این ارزش‌ها مزین می‌گرداند.

سایر واژه‌های همسو با انصاف عبارت است از: احسان، قسط، بر، که به اجمال بررسی می‌شوند

## - احسان

این واژه از ریشه سه حرفی «ح س ن» می‌باشد. ابن فارس در این مورد می‌نویسد: این واژه ریشه تک معنایی دارد که به معنای ضد و مخالف زشتی است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۲، ۵۷). ازهری، جوهری و فیروزآبادی نیز این واژه را مخالف زشتی و بدی آورده‌اند (الازهری، بی‌تا، ۴، ۳۱۵؛ الفیروزآبادی، بی‌تا، ۴، ۲۱۴؛ الجوهری، ۱۳۶۸، ۲۳۵). راغب می‌نویسد: «حسن عبارت از هر چیزی که به جهت بهجت و شادی آفرین بودن آن مورد توجه و رغبت باشد» (راغب، ۱۴۱۲ق، ۲۳۵). طبق این گفته بدیهی به نظر می‌رسد که هر امر خوشایند شامل زیبایی و نیکی می‌شود.

## - تعریف اصطلاحی احسان

راغب می‌نویسد: «احسان چیزی برتر از عدالت است، زیرا عدالت این است که انسان، آنچه بر عهده اوست را انجام بدهد، و آنچه متعلق به اوست را بگیرد، ولی احسان این است که انسان بیش از آنچه وظیفه اوست انجام دهد و کم‌تر از حق خود را بگیرد» (راغب، ۱۴۱۲ق، ۲۳۶-۲۳۷)

## - بر

این واژه به دو گونه (مفتوح و مکسور) در کتب لغت آمده است که ریشه آن «برر» و از نظر معنی با هم نزدیک است (راغب اصفهانی، همان، ۱۱۴). در کل برای هردوی آن سه معنی اصلی بیان شده است که ذیلاً ذکر می‌گردد:

الف- بر: معنای مخالف بحر؛ خشکی و وسعت است (همان‌جا). ب- بر: به معنای؛ صلاح، خیر و طاعت (الازهری، بی‌تا، ۱۵، ۱۸۶)، اسم جامع برای همه خوبی‌ها، صله، از اسامی خدا، صلح کردن، صداقت، هدایت آمده است (همان، ۱۸۵-۱۹۰). ج- بر: عمل خوب در مقابل دیگران است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۲۴۸-۲۴۹).

راغب می‌نویسد: بر از مشتقات بر (مخالف بحر) است که به معنای وسعت و گشایش در کار خیر است. اگر در مورد خداوند استفاده شود به معنای گشایش و وسعت در ثواب و برای بندگان به معنای طاعت است. که به دو گونه بر در اعتقاد (لیس البر بان تاتو البیوت من ظهورها) و بر در اعمال (و برا بوالدیه...) تقسیم می‌گردد و ضد آن عقوب است (راغب، ۱۴۰۴، ۱۱۴).

## - قسط

این واژه از سه حرف «ق س ط» بوجود آمده که بر دو معنی متضاد «عدل و داد» و «جور و ظلم» دلالت دارد از همین رو لغت‌شناسان این واژه را در شمار اضداد آورده‌اند قسطی که به معنای عدل می‌آید دارای دو واژه قسط و اقسط است در حالیکه قسط به معنای ظلم فقط یک وجه دارد و آن هم قسط بدون الف و مصدر آن قُسط است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ۱۱، ۱۶۰). البته برای این واژه معنای سومی هم در کتب لغت بیان شده است که آن عبارت از: «سهم و نصیب» (ابن فارس، همان، ۵، ۸۵-۸۶؛ راغب، ۱۴۰۴، ۶۷۰؛ الفیروزآبادی، بی‌تا، ۲، ۳۷۹) می‌باشد. قسط عدالتی است که قابل رؤیت باشد (عسکری، ۱۴۰۰، ۲۲۹).

در اصطلاح: قسط یک الگوی عدالت مبتنی بر «قانون‌مداری» و «رعایت حقوق افراد» است که به همین دلیل این مفهوم در سطح نهادهای اجتماعی جامعه نظیر نهاد قانون، نهاد قضا، نهاد اقتصاد و نهاد سیاست در قرآن کریم به کاررفته است (اخوان طبسی، داوری، ۱۳۹۷: ۱۲۵).

## - دستاوردها و آثار انصاف

رعایت انصاف دارای دستاوردها و آثاری است که می‌توانند به‌عنوان مشوقی در اجرایی‌کردن آن و تلاش برای به‌دست‌آوردن باشد که از جمله به چند نمونه زیر اشاره می‌شود.

## - آرامش حیات مادی انسان

انسان موجودی است جسمانی و با نیازهای مادی که در زمین با محدودیت‌های خاصی زندگی می‌کند. از این رو بارزترین نیاز انسان که هر کس در اولین وهله آن را می‌یابد نیازهای مادی است. قرآن کریم و نهج‌البلاغه برای رسیدن به امنیت حیات مادی دستورالعمل‌هایی را ارائه داده است که یکی از آن‌ها رعایت انصاف می‌باشد. قرآن کریم در آیات متعددی به نیازهای مادی انسان‌ها توجه داشته و به رعایت آن تأکید کرده‌است تا اندازه‌ای که اگر به ضرر خود شخص منصف و یا دوستان و خانواده او باشد، باز هم نباید از انصاف و عدالت دوری کند: «ای اهل ایمان، نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید هر چند به ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد (برای هر کس شهادت می‌دهید) اگر فقیر باشد یا غنی، خدا به (رعایت حقوق) آنها اولی است..» (النساء/۱۳۵). قرآن کریم با مقدم ساختن قسط که در بُعد رفتاری و عملی قرار دارد، اهمیت عملی کردن قسط و انصاف در جامعه را می‌رساند لذا شهادت بعد از آن ذکر شده و از نظر جایگاه و کارکرد، در درجه بعد از آن قرار می‌گیرد و از اهمیت کم‌تری نسبت به رعایت قسط و انصاف عملی بهره‌مند است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۱، ۲۴۱). در جنبه گفتاری (شهادت) جانب‌داری از یکی از طرفین به هر دلیلی که به‌حق نباشد، ترک شود، مثلاً؛ بخاطر ترحم به فقیر (و نیازمندی او) به‌سود او شهادت داده‌شود و یا به این دلیل که مرد ثروتمند (از آن بی‌نیاز) است، به‌ضرر او گواهی بدهند و یا برعکس، بزرگی ثروتمندان دلیل حکم به‌سود آنها و زیردستی نیازمندان وسیله رعایت نشدن حق آنها نگردد (الطبرسی، ۱۳۷۲، ۱۹۰). طبق دستورالعمل قرآنی، نه تنها شهروندان مسلمان جامعه اسلامی در امنیت مادی به‌سر می‌برند و چنین حقی را خواهند داشت، بلکه شهروندانی که خارج از دین اسلام هستند نیز از این ویژگی برخوردار خواهند بود چرا که عدالت و انصاف از اصول پذیرفته‌شده و مؤکد اسلام در روابط حکومت اسلامی با شهروندان (مسلمان و غیر مسلمان) است (عباس‌نژاد، ۱۳۸۵، ۶۹۸) که آیه مبارکه زیر بر آن دلالت دارد: «خدا شما را از آنان که با شما در دین قتال و دشمنی نکرده و شما را از دیارتان بیرون ننمودند نهی نمی‌کند که با آنان نیکی کنید و به عدالت و انصاف رفتار نمایید، که خدا مردم با عدل و داد را بسیار دوست می‌دارد (الممتحنه / ۸). لذا، اولین نتیجه حکومت عادلانه این است که تمام جامعه احساس امنیت می‌کنند، جامعه که گرمای خود را از خورشید انصاف به‌دست می‌آورد و سرمای هیچ ستمی اعضای آن را به‌لرزه نمی‌اندازد، به‌تداوم و بقا از همیشه نزدیک‌تر خواهد بود (رضی، خطبه ۲۱۶) و دست‌های نابودی، در آن رخنه نخواهد کرد. در چنین وضعی حتی اگر مالی از صاحب اصلی آن دریغ‌شده باشد، احیاء مال و بازپس گرفتن آن یکی از وظایف دولت اسلامی و مسئولین آن خواهد بود که نهج‌البلاغه در این باره چنین بیان می‌کند: «به خدا سوگند، بیت‌المال تاراج‌شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است» (رضی، خطبه ۱۵).

در چنین جامعه‌ای آرمان‌های اسلامی به‌گونه‌ای نهادینه شده و در رگ رگ آن جریان پیدامی‌کند، که نتیجه آن جز وحدت کلمه و خویش‌پنداری اعضای آن با همدیگر، نخواهد بود. در چنین جامعه‌ای دولت و مسئولین آن در قبال مردم خود را موظف می‌دانند و در تأمین امنیت جانی و مالی و امکانات رفاهی و آموزشی تلاش می‌کنند. در مقابل شهروندان نیز به‌اموری که مربوط به حیطه کاری‌شان است به‌گونه صادقانه و دلسوزانه، می‌پردازند و به‌بالندگی و رشد جامعه از لحاظ رفاه دنیوی و احیای دین و گسترش آن اقدام می‌کنند. نهج‌البلاغه در دستور کاری فرماندهان و استانداران خود به تساوی بودن انسان‌ها از نظر آفرینش در کنار برابر بودن آن‌ها در دین، امر می‌کند که امروزه به‌عنوان حقوق بشر شناخته می‌شود، لذا به این طریق امنیت مادی شهروندان را در جامعه اسلامی تضمین می‌کند و از هر بهانه که در ایجاد ستم نقش داشته‌باشد، منع می‌کند و می‌فرماید: «آنان دو دسته‌اند: یا با تو برادر دینی‌اند یا در آفرینش مانند تو هستند» (رضی، نامه ۵۳). خطبه ۲۷ نیز به‌گونه‌ای مسئولیت تأمین امنیت اجتماعی و مادی را به تمام مسلمانان گوش‌زد می‌کند و اقدام به‌رعایت آن را از تک تک افراد جامعه مسلمان به‌انتظار می‌نشیند. در

نتیجه می‌توان گفت که قرآن کریم و نهج‌البلاغه رعایت انصاف را به دولت اسلامی و مسئولین دولتی منحصر نکرده‌است بلکه رعایت آن را از تمام شهروندان مسلمان در جامعه اسلامی خواسته‌است که این مسأله می‌تواند دارای نتایجی مؤثری در ایجاد آرامش مادی و معنوی باشد، چرا که لازمه رسیدن به آرامش معنوی، امنیت جانی و مالی شهروندان است.

## - آرامش روحانی انسان

همان‌طور که انسان از نظر مادی دنبال آرامش و امنیت است، به‌این امنیت و آرامش در بعد روحی خویش نیازمند است که انصاف می‌تواند در به‌دست‌آوردن آن نقش مؤثری داشته باشد.

## - دوستی با خداوند

یکی از پیامدهای رعایت انصاف در بعد روحی، دوستی خداوند در دنیا و آخرت است. انسان موجودی است اجتماعی و نیازمند دوست و همراه، بنابراین همواره در مسیر زندگی در پی یافتن دوستانی نیکو و همراهانی همیشگی است تا نیاز روحی و اجتماعی خود را از این طریق برطرف سازد. اما برای رسیدن به چنین هدفی باید دو گام را پشت سر بگذارد، اول بتواند دوستانی برای خود انتخاب کند و در مرحله دوم این دوستی را بتواند برای خویش نگه‌دارد که این مرحله نسبت به گام اولی، دشوارتر می‌نماید. امام علی در نهج‌البلاغه چنین می‌فرماید: «تأوان‌ترین مردم کسی است که از دوست یابی ناتوان باشد، و ناتوانتر از او کسی است که از دست بدهد دوستی از یاران را که بدست آورده» (رضی، حکمت ۱۲). اندیشمندان به‌خصوص روان‌شناسان، راه‌کارهای بسیاری برای دستیابی و رسیدن به‌این هدف و پشت سر گذاشتن موفقانه این دو مرحله ارائه کرده‌اند که برخی پس از تجربه، ناکارآمد ارزیابی شدند و عده‌ی مؤثر. خداوند از این جهت که آفریننده انسان و دانا به‌نیازهای مادی و معنوی اوست، و اهل بیت نیز که مبلغ دین او هستند در این راستا می‌توانند از مهم‌ترین منابع کارآمد به‌شمار آیند. قرآن کریم که خود منشأ هدایت بشر است محبت و دوستی الهی را نتیجه رعایت عدل و انصاف می‌داند: «که خدا دوست می‌دارد آنان را که حکم به عدل کنند» (المائدة/۴۲؛ الممتحنة/۸).

مسلماً دوستی با هر کسی دارای نتایجی است که خواسته و یا ناخواسته بر انسان و سرنوشت او تأثیر می‌گذارد و آینده او را در کنار عواملی دیگری رقم می‌زند. کسی که نسبت به رعایت انصاف اهتمام می‌ورزد، خواسته یا ناخواسته خود را به‌دوستی خداوند نزدیک می‌کند و طرح رفاقت را با خالق خود پی‌می‌ریزد و این‌گونه است که قدمی را به‌سوی دوستی خدا برمی‌دارد: «با حفظ عدالت میان آنها را صلح دهید و همیشه (با هر دوست و دشمنی) عدالت کنید که خدا بسیار اهل عدل و داد را دوست می‌دارد (الحجرات/۹). در مقابل، خدا که در نیکی و پاداش‌دادن از همه شایسته‌تر و سزاوارتر است؛ نیکی او را با ده برابر (الانعام/۱۶۰) جواب می‌دهد. خداوند نیز او را برای رسیدن به‌هدف و دستیابی به موفقیت کمک خواهد کرد: «کسانی که در راه ما مجاهدت کرده‌اند راههای خویش را بنماییشان که خدا با نیکوکاران است» (العنکبوت/۵۹). در نتیجه این دوستی، خداوند او را نه تنها در بُعد فردی کمک می‌کند بلکه از نظر اجتماعی نیز دوستی و محبت او را در دل‌ها ارزانی خواهد داشت: «کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، رحمان برای‌شان محبتی قرار خواهد داد» (مریم/۹۶).

## - بهبود روابط خانوادگی

اولین کانونی که اجتماع را تشکیل می‌دهد خانواده است که به‌عنوان اجتماع کوچک یاد می‌شود. لذا تشکیل درست و بنیان‌گذاری صحیح آن به‌گونه‌ی که بتوان از تشکیل آن انتظار به‌وجود آمدن جامعه خوب را داشت، از اهمیت ویژه‌ی برخوردار است که در رأس آن پدر و مادر توأمان قرار دارند و هرکدام طبق شرایط خویش وظایف‌شان را اجرا می‌کنند. از این جهت قرآن کریم اصل برپایی خانواده را برای هدف بزرگ مد نظر داشته و شکل‌گیری آن را برپایه دوستی و محبت می‌داند (الروم/۲۱). که خانواده خود برپایه خواسته‌های ثابت در فطرت انسان و بر عاطفه‌های

دوستی و رحمت و مقتضیات مصالح و مشکلات ایستاده و آشیانه‌ای است که در سایه آن مجموعه آداب و اخلاق جنسی به‌طور صحیح رشد می‌کند. اخلاق جنسی در حقیقت گونه‌ای آداب اجتماعی است که اباحه و اشتراکیت حیوانی و هرج و مرج و بی‌بندوباری را محکوم نموده، از میان برمی‌دارد (سیدقطب، ۱۳۷۹، ۱۰۸). از نظر روحی هم، احساسات دوستی و مهربانی در فضای خانواده بهتر از هر محیط دیگر نمو می‌کند و تکوین شخصیت در این محیط بهتر از هر محیط دیگر به حد کمال می‌رسد. انصاف در روابط زن و مرد در خانواده، میزان محبت‌ورزی را از دو طرف رابطه به‌گونه‌ای تنظیم می‌کند که اگر مردی به همسر خود ابراز علاقه و دوستی کند در مقابل زن نیز چنین وظیفه را به‌عهده خویش ثابت می‌داند و در بروز و اجرای آن تلاش خواهد کرد. از این جهت است که قرآن کریم یکی از اصولی که خانواده را مستحکم نگه می‌دارد رفتار نیکو معرفی کرده و بدان امر می‌کند (النساء/۱۹). نقش انصاف را می‌توان در برخورد عادلانه و منصفانه زن و شوهر در زندگی خانوادگی دید آن‌هم به‌گونه‌ای که هر دو به دنبال رضایت و شادی یکدیگر بوده که در روابط روزانه خویش از محبت و دوستی استفاده می‌کنند و در مقابل مشکلات و یا اختلاف‌هایی که منجر به بدبینی و سوءتفاهم نسبت به هم می‌شود تلاش می‌کنند که با درک کردن هم، از آن عبور کنند و یا در قضاوت‌های خویش جانب اعتدال و انصاف را نگه می‌دارند و به کرامت همدیگر لطمه وارد نمی‌کنند (مسعودی، ۱۳۹۳، ۲۰۶). حکما در حکمت عملی، تدبیر منزل را بر سیاست مَدُن مقدم می‌دانند و البته تهذیب اخلاق بر تدبیر منزل نیز در رتبه اول قرار دارد. در حکمت عملی اول فرد را مهذب می‌سازند تا خانواده‌ی بنا کنند و به تبع آن، خانواده‌های تدبیر یافته و سامان گرفته بتوانند جامعه‌ی زنده و سالم بسازند. که حصول جامعه سالم و زنده را در مناسبت‌های انسانی و هم‌کاری افراد خانه از زن و شوهر، پدر و مادر و فرزندان می‌دانند (دورانت، ۱۳۷۱، ۶۵-۸۱). حسن معاشرت در خانواده، در محدوده مرزهای حقوقی و دستورالعمل‌های اخلاقی تعیین شده و «تعبیر حسن معاشرت که به‌عنوان یک وظیفه برای شوهر و یک حق برای زن مطرح می‌شود و عامل تحکیم زندگی خانوادگی است، اگر به‌خوبی باز شود، نشان‌دهنده تمام آن اموری است که مرد در برابر زن باید انجام دهد. در نفقه همه نیازهای جسمی زن باید تأمین شود اما در حسن معاشرت همه نیازهای روحی او» (بهشتی، ۱۳۶۱، ۱۵۳).

یکی از وظایف مهم والدین محبت به فرزندان است. محبت به فرزندان، محیط خانواده را استحکام می‌بخشد، روحیه تعاطف بین تمامی اعضای خانواده را قوی می‌نماید، احساس نیاز به مشورت را در فرزندان زنده کرده و مانع کج‌روی آن‌ها می‌گردد. رفتار پدر و مادر بایستی به‌صورتی باشد که فرزندان، آن‌ها را یگانه مشاور صادق و امین برای خود تصور کنند. پدری که منزل تنها محل طعام و خوابش باشد و ارتباطی با فرزندان نداشته باشد، از فرزندان خود آنچه انتظار دارد، نخواهد دید (غضنفری، بی‌تا، ۶۰-۶۱). اگر پدر و مادری از احترام ورزیدن و تکریم شخصیت فرزندان شان پرهیز کرده و آن‌گونه که لازم است شخصیت آن‌ها را گرامی ندارند و رفتار و آداب نیکو را برای شان آموزش ندهند، انتظار گرامی داشتن والدین توسط آنها نیز انتظار شایسته نخواهد بود چرا که آنها همان میوه‌هایی هستند که والدین با دست‌های خودشان کاشته‌اند و جز کاشته‌های خود را کسی درو نخواهد کرد. از این جهت است که تکریم شخصیت فرزندان از مؤثرترین روش‌های تربیتی در رشد و بالندگی اخلاقی و جایگاه اجتماعی آن‌ها خواهد بود که در احادیث نیز بدان اشاره شده است (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱، ۴۷۶).

#### - انصاف و رفتار منصفانه، سبب تحکیم روابط اجتماعی، دوستی و مهربانی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و سجایای اخلاقی جاذبه آفرین؛ انصاف است. انصاف از جمله ویژگی‌های اخلاقی ای است که همگان نه تنها بر اهمیت و ضرورت آن در روابط بین فردی معترف اند، بلکه خواستار آن اند که در جامعه با آنها بر اساس انصاف رفتار شود. وجود ضرب المثل‌های متعدّد در ادبیات فارسی همچون «چاه مکن بهر کسی، اول خودت دوم کسی»، «یک سوزن به خود بز، سپس یک جوالدوز به دیگری» و ... دلیل آشکاری بر لزوم توجه عموم به این فضیلت اخلاقی و توقع آنان نسبت به رفتار منصفانه داشتن دیگران با آنها است. همچنین وجود متون متعدّد: «عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی‌دارید خدا شما را بیمارزد؟ (النور/۲۲) و .. حکایت از اهمیت فراوان آن در تعاملات اجتماعی و نیاز به تقویت رفتار مبتنی بر انصاف در جامعه می‌کند. امام علی علیه السلام در بیانی کوتاه به تأثیر محبت افزایی انصاف در تعاملات اجتماعی اشاره می‌کند و می‌فرماید: انصاف، دل‌ها را به یکدیگر پیوند می‌زند (آمدی، ۱۴۱۰، ۶۱). اما در باره انصاف، اشاره به دو نکته، ضروری است: نخست؛ یکی از ارکان روابط اجتماعی انسانی و بویژه زندگی مشترک، انصاف ورزی است. انصاف به هر میزان که پایه‌های یک زندگی را



محکم و استوار می‌سازد و به روابط خانوادگی و اجتماعی استحکام می‌بخشد، بی‌انصافی، آن را متزلزل ساخته و پیوندها را سست و دوستی‌ها را به دشمنی مبدل می‌کند. کیست که خواستار انصاف نباشد و رفتار منصفانه با خویش را طلب نکند؟ و کیست که برخوردهای غیرمنصفانه، او را به شدت نرنجاند و خاطرش را مکدر نسازد؟ این صفت اخلاقی زیبا - که مفهومی فراتر از رفتار عادلانه دارد - در جمله ای از معصوم علیه السلام نقل شده است: آنچه را برای خود می‌پسندی، برای دیگران بپسند و آنچه را برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران هم نپسند (ابن ابی‌الحدید، ۸۴، ۱۴۰۴). اما پیامد انصاف، چیزی نیست جز آنچه که این نوشتار به دنبال آن بوده است. به نظر می‌رسد بر این که رعایت انصاف در افزایش محبوبیت اجتماعی و تحکیم پیوند دوستی و مودت، نقش مستقیم ایفا می‌کند، تردیدی وجود نداشته باشد؛ زیرا همان گونه که بیان شد، هر انسانی از رفتار منصفانه، خشنود می‌شود و به همین جهت، انسان منصف را نیز دوست خواهد داشت و برقراری ارتباط و تعامل دوستانه با او را مغتنم می‌شمارد. این پیامدها در بیانات پیشوایان دینی نیز مورد تأیید قرار گرفته است. از جمله در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام: الفت یافتن قلب‌ها (آمدی، ۱۴۱۰، ۶۰)، افزایش دوستان (رضی، حکمت ۲۲۱) و دوام دوستی‌ها (آمدی، ۱۴۱۰، ۵۸) از آثار انصاف دانسته شده است.

#### - انتصاف

انتصاف از نتایج دیگر انصاف است که تاثیر دنیوی داشته و در زندگی فردی و اجتماعی انسان مؤثر است. حق همیشه عزیز و خواستنی است و هیچ انسانی دوست ندارد حق او پایمال شود. بهترین وجه ادای حقوق این است که بدون اجبار و اصرار از طرف دیگران انجام شود و این همان انتصاف خواهد بود. اگر انسان با انصاف بوده و همواره حق را از طرف خویش اداء کرده و به آن پای‌بند باشد، می‌تواند و حق خواهد داشت که از دیگران نیز توقع انصاف را نسبت به خویش داشته باشد، چرا که پاداش نیکی جز احسان و نیکی (الرحمن/۶۰) نخواهد بود، لذا دیگران نیز در برابر چنین انسانی با تمایل بیشتر و بدون اجبار و اصراری حق را از جانب خود اداء می‌کنند، دلیل آن این است که انسان مرهون نیکی است و فطرت انسان در این است تا بتواند این نیکی را با نیکی دیگری پاسخ‌گو باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «باید مؤمنان عفو و صفح پیشه کنند و از بدیها درگذرند، آیا دوست نمی‌دارید که خدا هم در حق شما مغفرت (و احسان) فرماید؟ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است» (النور/۲۲). انتظار انصاف از دیگران زمانی می‌تواند درست باشد که شخص منتظر، اول خود بدان عمل کرده و نسبت به خویش رضایت مردم را به‌دست آورده باشد تا در مقابل مردم نیز حس متقابلی را نسبت به نیکی او و اداء کردن آن در خود ببینند و به اجرا کردن آن اقدام نمایند. کسی که به دیگران ستم‌روا داشته و نسبت به حقوق آن‌ها تجاوز کرده باشد، طبیعی است که دیگران نیز برای جبران حق از دست‌رفته خود، حقوق او را پای‌مال کنند. طبق دستور عمل‌های دینی و فطری، عمل نکردن به حق و درخواست رعایت آن از دیگران، خود از بارزترین نموده‌های بی‌انصافی و ستم است. چرا که چنین شخصی چیزی را که خود دوست‌داشته است، برای مردم نخواسته است و بین خود و دیگران، حس بیگانه‌بودن را تزریق کرده است که نتیجه جز عمل خود را نخواهد دید. در فرمایشی از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است: «انتظار انصاف از دیگران {و عمل نکردن به آن} انصاف نیست» (الطوسی، ۱۴۱۴ق، ۲۸۰).

#### - دوری از ستم و تجاوز

در هر جامعه، به فراخور ستمی که در آن رخ می‌دهد، در روابط انسان و طبیعت شکست عاید آن جامعه می‌گردد و برعکس آن، در هر جامعه به تناسب عدالت و ستیز با ستمی که در آن حاکم است، در روابط انسان و طبیعت شکوفایی دیده می‌شود (حکیم، ۱۳۸۷، ۳۳۳). روابط انسان را به سه گونه می‌توان تقسیم کرد، رابطه انسان با خود، رابطه انسان با خالق، رابطه انسان با مخلوق، طبیعت و جهان هستی نیز از مخلوقات الهی به‌شمار می‌آید لذا زیرمجموعه نوع سوم قرار می‌گیرد. شهید مطهری رابطه انسان با طبیعت را، رابطه کشاورز با مزرعه می‌داند (مطهری، بی‌تا، ج ۳، ۲۲۱) و نهج‌البلاغه نیز رابطه انسان با طبیعت را رابطه بازرگان با بازار تجارت می‌داند (رضی، حکمت ۱۳۱). «از لایه‌لای قرآن کریم به‌دست می‌آید که میان خط رابطه انسان با برادرش انسان و خط رابطه او با طبیعت، تأثیر متقابل وجود دارد. از این رو، پیشرفت و بالندگی در هر کدام از این دو خط بر خط دیگر بازتاب پیدا می‌کند. همان گونه که مشکلات هر کدام از این دو خط رابطه، اثر مستقیم بر خط دیگر دارد» (حکیم،



۱۳۸۷، ۳۱۹). از مهم‌ترین نتایج انصاف که خود پایه نتایج و ثمرات مهم دیگری است، دوری از هر گونه ستم و تجاوز است. این پیامد فراتر از زندگی فردی بر زندگی اجتماعی به ویژه امنیت اجتماعی اثر می‌گذارد. انسان منصف، حق‌شناس و خیرخواه است و هر آنچه برای خود می‌پسندد، برای دیگران نیز می‌خواهد. بنابراین از حدود و حریم الهی و خلق تجاوز نمی‌کند حتی اگر به زیان او باشد و همان گونه که دوست ندارد به او ظلمی شود، به کسی خواه دوست و خواه دشمن ستم نمی‌کند. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «به کسی ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود» (رضی، نامه ۳۱). یکی از نکات مهمی که در این جا مورد مورد توجه بوده است؛ تقدم ستم‌گر (ظالم) بر ستم‌دیده (مظلوم) است، که این خود نکته باریکی را بیان می‌کند و آن این است که؛ اگر همه انسان‌ها دنبال رعایت انصاف باشند و از ستم‌دوری کنند در نتیجه این کار، ستم‌دیده‌ی وجود نخواهد داشت، کارکرد این سفارش چون نسخه‌ی است که استفاده کردن آن می‌تواند سلول‌های سرطانی ستم را از بدن جامعه پاک و نابود کند. حضرت علی در میان نه خصلت به فرماندار خود، انصاف را نیز ذکر می‌کند (ثقفی، ۱۴۱۰، ۱). همچنین در عهدنامه مالک اشتر، یکی از نتایج عدم رعایت انصاف را ستم‌ورزی و بی‌دادگری می‌دانند: «با خدا به انصاف رفتار کن و از جانب خود و خویشان نزدیک و هر رعیتی که دوستش می‌داری در باره مردم انصاف را از دست مده که اگر نکنی ستم‌کار باشی» (رضی، نامه ۵۳). با توجه به تقابل و تضاد انصاف و ستم، ممکن است این سؤال مطرح شود که تفاوت این پیامد با پیامد پیشین؛ انتصاف در چیست؟ در پاسخ باید گفت؛ هر دو پیامد، اثرات اجتماعی مشابهی دارند اما تفاوت آنها این است که در پیامد انتصاف، سود از جانب دیگران به انسان منصف می‌رسد ولی در پیامد دوری از ستم و تجاوز، سود از جانب شخص منصف به دیگران. به عبارتی، انصاف از سویی سبب می‌شود دیگران حق انسان را کامل ادا کنند که در این حالت منصف از دیگران سود می‌برد و از سویی سبب دوری منصف از ستم و تجاوز به دیگران می‌شود که در این حالت، دیگران از منصف سود می‌برند.

#### - قضاوت و داوری مناسب

از دیگر پیامدهای انصاف که مربوط به دنیاست، دستیابی به جایگاه واقعی قضاوت و داوری است. منصف در داوری میان خود و دیگران، حق را از جانب خویش ادا می‌کند حتی اگر به زیان او باشد. و به کسی ظلم نمی‌کند حتی اگر مجبور شود علیه خود حکم دهد. چنین انسانی، شایسته‌ترین شخص برای تصدی جایگاه قضاوت است، زیرا اگر علاقه به خویش که بزرگترین علاقه انسان است، مانع انصاف و داوری به حق او نشود، هیچ چیز دیگری مانع نخواهد شد. چنین انسانی به راحتی می‌تواند میان دیگران داوری کند بدون این که علاقه و نفرت او از شاکی یا متهم باعث ستم و عدول او از حق شود.

#### - رحمت و غفران الهی

ثمره دیگر انصاف، رحمت الهی است که مربوط به هر دو عالم است. خدا رحمان و رحیم است. رحمانیت او شامل همه انسان‌ها و موجودات و رحیمیت او تنها شامل حال بندگان ویژه و صالح اوست. اگر خدا به انسان نظر لطف و رحمت داشته باشد، پناهگاه او شده، توفیق طاعت و دوری از معصیت را به او عطا می‌کند ولی اگر خدا عنایت و رحمت خویش را از کسی دریغ کند، یاور و مأمنی از عذاب خدا نخواهد داشت. لذا رعایت انصاف محبت الهی را به دنبال خود خواهد داشت که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «باید مؤمنان عفو و صفح پیشه کنند و از بدیها درگذرند، آیا دوست نمی‌دارید که خدا هم در حق شما مغفرت (و احسان) فرماید؟» (النور/۲۲). اصل انصاف هم در رعایت خوبی‌ها و نیکی‌ها است و هم در ترک ستم و نارضایتی انسان‌ها. لذا آیه بالا نیز می‌تواند یکی از آیاتی باشد که به انصاف نظر دارد و پاداش رعایت آن را غفران و رحمت الهی می‌داند. یا می‌فرماید: «اگر نیکی و احسان کردید به خود کرده‌اید و اگر بدی و ستم کردید باز به خود کرده‌اید» (الاسراء/۷). این آیه با این که مستقیماً به انصاف اشاره ندارد ولی از منظری به این موضوع بی‌ربط نیست؛ چرا که در انصاف اگر آدمی نیکی می‌کند و یا ستمی را ترک می‌کند مسلماً به سود خویش آن را خواهد دید. دلیل آن این است که نتایج اعمال و افعال انسان‌ها برای خودشان برمی‌گردد. (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ۳۵).

برای تبیین بیشتر نقش انصاف در برخورداری از انسان از رحمت و عفو الهی، به نقل حدیثی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بسنده می‌شود که آن حضرت در وصیت خود به ابن مسعود می‌فرمایند: «از جانب خود به مردم انصاف بده و خیرخواه امت باش و به آنان رحم کن. اگر چنین باشی و خدا بر مردم شهری که تو در میان آنان هستی، خشمگین شد و اراده کرد بر آنان عذاب نازل کند، به تو نظر کرده، به خاطر تو به آنان ترحم خواهد کرد. خدا می‌فرماید: پروردگار تو {هرگز} بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش اصلاح‌گراند، به ستم هلاک کند (الطبرسی، ۱۳۷۰، ۴۵۷). بر اساس این روایت، رحمت خدا نه تنها شامل حال منصف است بلکه به خاطر او، اطرافیان نیز مشمول رحمت الهی می‌شوند. بنابراین یکی از راهکارهای ایمن‌سازی جوامع از عذاب و گرفتاری، اجرای عملی و نهادینه کردن انصاف در آنهاست. همچنین طبق آیه شاهد، انصاف یکی از نشانه‌های انسان‌های مصلح و درست‌کار است. انصاف به دلیل ادای حقوق برابر، یکی از راه‌های حفظ اعتدال و دوری از افراط و تفریط است. بنابراین هر گاه امور مجموعه‌هایی نابه‌سامان باشد، منصفین از بهترین گزینه‌های پذیرش مسئولیت آن خواهند بود، چرا که امور را به حالت اعتدال می‌آورند و اصلاح می‌کنند.

#### نتیجه:

گفته شد با وجود اهمیت انصاف چه از نظر توجه ویژه قرآن به آن و چه از نظر کاربرد مهم و مصادیق بسیار آن در جامعه، مع الاسف تحقیق قابل توجهی تاکنون از سوی اندیشمندان به جامعه علمی عرضه نشده است. محقق در این موجز ضمن بررسی لغوی و اصطلاحی این واژه و واژه های همنوا، به بیان انواع انصاف در قرآن و نهج البلاغه پرداخته و تا حدودی تفاوت انصاف و عدالت را تبیین کرده است که عدالت برخلاف انصاف از پشتوانه قانون برخوردار است در حالیکه انصاف را وجدان اخلاقی حمایت می کند پس می توان گفت که کارکرد انصاف، اجرای عدالت و ادای حقوق به طور شایسته و بدون کمی و کاستی می باشد. و در نهایت پژوهشگر به دستاوردهای انصاف از قبیل آرامش مادی و معنوی، قضاوت مناسب، دوری از ستم و تجاوز، بهبود روابط خانواده، تحکیم روابط اجتماعی، دوستی خداوند و در نهایت رحمت و غفران الهی پرداخته است. نتیجه ای که نگارنده از این مقاله اخذ کرده است این است که به نظر می رسد بیشترین زمینه بی انصافی را می توان در سیاست جستجو کرد.

## منابع

قرآن (ترجمه: مهدی الهی قمشه‌ی)

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، محقق/مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.  
ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، محقق/مصحح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.

ابن حمید، صالح، نضرة النعيم فی مکارم اخلاق الرسول الکریم (صلی اله علیه و آله)، جده، دارالوسيله، ج ۳  
ابن عباد، اسماعیل، المحيط فی اللغة، عالم الکتب، بیروت، ج ۸، ۱۴۱۴ه ق.  
ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ه ق، ج ۵.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، بیروت-لبنان، ۱۴۰۸ ه ق، ج ۱۴.

اخوان طبسی، محمد حسین، داوری، روح الله، دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌نامه تفسیر و زبان قرآن، صورت‌بندی مفهوم عدالت در قرآن کریم بر مبنای معناشناسی واژه «قسط»، سال هفتم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۷.  
ارسطاطالیس (ارسطو)، اخلاق نیکوماخس، ج ۱، ترجمه سید ابوالقاسم پورحسینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.  
امینی، اعظم، بازاندیشی رابطه انصاف و حقوق، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال پنجم، شماره شانزدهم، پاییز ۱۳۹۵.  
انیس، ابراهیم، منتصر، عبدالحلیم، الصوالحی، عطیه، خلف الله احمد، محمد، المعجم الوسیط، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۱ و ۲، ۱۳۷۵.

آجورلو، رضا، انصاف و نقش آن در حقوق خصوصی ایران، شیراز، دانشگاه شیراز، راهنما: پرویز عامری، ۱۳۷۹.

بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله عوالم العالم و المعارف و الاحوال من الايات و الاخبار و الاقوال (مستدرک سیده النساء الی الامام الجواد(ع))، محقق/مصحح: موحدا بطحی اصفهانی، محمدباقر، قم: موسسه الامام المهدی (عج)، ۱۴۱۳ق.

بهشتی، احمد، خانواده در قرآن ۳، قم: انتشارات طریق القدس، ۱۳۶۱.

تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و دررالکلم، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۰ ق.  
ثعالبی، عبدالمک بن محمد، فقه اللغة، محقق/مصحح: طلبه، جمال، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.  
ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات أو الإستنفا و الغارات، دار الکتب الإسلامی - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۰ ق.

جوزی، ابن قیم محمد بن ابی‌بکر ۱۳۹۹ ق، الفوائد. تخریج و حواشی احمد راتب عرموش. بیروت: دارالنفائس.

جوزی، ابن قیم. زاد المعاد فی هدی خیرالعباد، تحقیق شعیب و عبدالقادر ارناووط، چ چهاردهم، بیروت: موسسه الرساله.

الجوهري، حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربيه، انتشارات امیری، زمستان ۶۸.

حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، محقق/مصحح: موسسه آل البيت علیهم السلام، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق، ج اول.  
حکیم، سید محمدباقر، جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم، ترجمه: موسی دانش، مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷.

دورانت، ویل، لذت فلسفه، ترجمه: عباس زریاب، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.

راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۲.

الزبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت-لبنان، دار احیاء التراث العربی.

السرخسی، شمس الدین، المبسوط، بیروت، دارالمعرفه، ج ۱۵-۱۶.

سیدقطب، ابراهیم حسین، عدالت اجتماعی در اسلام، ترجمه: محمدعلی گرامی، سیدهادی خسروشاهی، تهران، سوره، ۱۳۷۹ش.

- شریف رضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، محقق/ مصحح: فیض الاسلام، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
- الطبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمدجواد بلاغی، ۱۳۷۲ش، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- الطریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، موسسه البعثه، قم، ۱۴۱۶ ق.
- الطوسی، محمد بن الحسن، الامالی، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.
- عباس نژاد، محسن با همکاران، قرآن و حقوق (راهنمای پژوهش در قرآن و علوم روز «۱»)، مشهد: موسسه انتشاراتی بنیاد پژوهشهای قرآنی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ش.
- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویه، قم: بصیرتی، ۱۴۱۰ق.
- غضنفری، علی، ره رستگاری ۳، بی جا، بی تا، بی نا.
- فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ق، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- الفراهیدی، خلیل ابن احمد، العین، تحقیق مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی؛ تصحیح اسعدالطیب، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳.
- فضل الله، سید محمد حسین، تفسیر من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ق.
- الفیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت لبنان، بی تا.
- القباñچی، حسن، شرح رساله الحقوق للامام زین العابدین، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت-لبنان، ۱۴۲۲.
- کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰.
- لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق: حسین بیرجندی، قم، دارالحديث، ۱۳۷۶ش.
- المازندرانی، محمدصالح، ۱۴۲۱ ق، شرح اصول الکافی، تحقیق میرزا ابوالحسن شعرانی، تصحیح سید علی عاشور، چ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مسعودی، عبدالهادی، روابط اجتماعی از نگاه قرآن، قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحديث، ۱۳۹۳.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، بی جا، بی نا، بی تا، ج ۲۳.
- مکارم شیرازی، موسوعه الفقه الاسلامی المقارن، قم، دارالنشر امام علی بن ابی طالب، بی تا.
- مکارم شیرازی، نفحات الولاية، شرح عصری جامع لنهج البلاغه، قم، مدرسه الامام علی ابن ابی طالب (ع)، ج ۱۰.
- المناوی، عبدالرؤف، التوقیف علی مهمات التعاریف، تحقیق عبدالحمید صالح حمدان، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه، قاهره، عالم الکتب.
- منسوب به جعفر بن محمد (ع)، مصباح الشریعه، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
- موسسه دایرة المعارف الفقه الاسلامی، موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت، قم، موسسه دایرة المعارف فقه اسلامی، چاپ اول، ۱۴۳۱ه.
- مهدوی کنی، محمد رضا، نقطه های آغاز در اخلاق عملی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵.
- مهدوی راد، محمدعلی، غروی، سعیده، ملاک ارزیابی کارگزاران در نهج البلاغه، علوم حدیث، سال هفدهم، شماره اول.
- النجفی، محمد حسین، جواهر الکلام فی شرح الشرائع الاسلام، تحقیق: سلطانی نسب، ابراهیم، بیروت-لبنان، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۲، ج ۴۰.

نراقی، احمد، معراج السعاده، قم، انتشارات هجرت، چ اول، ۱۳۷۱ش.

#### منابع دیجیتالی

جامع الاحادیث ۳،۵

جامع التفاسیر ۲،۵

النابلسی، راتب، الموسوعة للعلوم الاسلامی، (http://nabulsi.com/web/article/9410).